در حدیث دیگران؛
فرانکلین لوئیس و ترجمهٔ شعر فارسی

مرتضی هاشمی‌پور

شعر و حکمت مولانا در چند دههٔ اخیر به زبان‌های مختلف ترجمه شده و استقبال جهانیان را از نگرش و آموزه‌های یکی از بلندآوازه‌ترین شاعران دنیای فارسی‌زبان در پی داشته است. رینولد الین نیکلسون و آرتور آربری از انگلستان و هلموت ریتر و ریشارد گراملیش و آنه‌ماری شیمل از آلمان و الساندرو بائوزانی از ایتالیا، طلعت هلمن از ترکیه، و تعدادی محقق و مترجم زبردست دیگر در فراگیر شدن تعلیمات مولانا نقش بسزایی داشته‌اند.

در میان پژوهشگران ادبیات فارسی و مترجمان از زبان فارسی به سایر زبان‌ها، نام و آثار فرانکلین لوئیس (۲۰۲۲-۱۹۶۱) ممتاز است. جایگاه او و اعتبار آثارش میان اهل تحقیق زبانزد است. او آموختن زبان فارسی را از دانشگاه برکلی در بحبوحهٔ انقلاب ۱۳۵۷ آغاز کرد. با وجود تیرگی روابط میان ایران و آمریکا آموختن زبان فارسی و نیز تبحر در آن به سختی امکان‌پذیر بود؛ بودجه‌های دولتی در حمایت از دپارتمان‌های ایران‌شناسی در سراسر دنیا قطع یا به شدت محدود شده بود، لوئیس با پشتکار و شوقی زائدالوصف به یادگیری زبان فارسی و تحقیق در متون نثر و نظم فارسی از عصر کلاسیک تا روزگار معاصر همت ورزید. او استادان زیادی را درک کرد ولی تأثیر حشمت مؤید در او بیشتر از بقیه بود. در میان تحقیقات سترگ و ارزشمند او پژوهش دربارهٔ سنایی غزنوی و سیر غزل در زبان فارسی و نیز مولانا: دیروز تا امروز، شرق تا غرب، گنجینهٔ مولانا پژوهی، سر آمد است؛ می‌توان گفت لوئیس در مولانا... چیزی را دربارهٔ مولانا از قلم نینداخته است. او در این پژوهش خود از منابع کهن تا انواع سی‌دی‌های موسیقی از اشعار مولانا را بررسی و تحلیل کرده است. این اثر ستوده به قلم روانشاد حسن لاهوتی به فارسی درآمده است و امروز از منابع مهم برای هر پژوهشگر عرفان، خاصه دنیای مولانا است. لوئیس علاوه بر انگلیسی و فارسی، زبان‌های فرانسوی و عربی و به‌خصوص آلمانی را به نیکی می‌دانست و در تحقیقات خود از آنها بهره می‌برد.

فرانکلین لوئیس از مترجمان خبره از زبان فارسی به انگلیسی بود. او هم در ترجمهٔ شعر شاعران کلاسیک فارسی طبع‌آزمایی کرد و هم در ترجمهٔ شعر و داستان امروز ایران کوشید.

ترجمه از شعر سنایی و مولانا و سعدی و حافظ و نیز ترجمه داستان از زویا پیرزاد و چند شاعر و داستان‌نویس دیگر از نمونه‌های موفق ترجمه به قلم اوست. با همکاری حشمت مؤید مقامات احمد جام ژنده‌پیل را نیز با حواشی و تعلیقات سودمند برای غیر فارسی‌زبانان به انگلیسی ترجمه کرده است. لوئیس هم ترجمهٔ غزل‌های مولانا را به قلم آربری ویرایش کرده و هم خود تعدادی از غزل‌های مولانا را به فارسی برگردانده است. نگرش او به ترجمه صرفاً برگردان مکانیکی نیست و چون فارسی را به‌خوبی درک می‌کرد ترجمهٔ او هم از نظر زبانی و هم از منظر انتقال روح اشعار موفق است. در مقدمه‌ای که به زبان فارسی برای مولانا ... نوشت نگاه جالب او به ترجمه و ایجاد پیوند میان فرهنگ‌ها نمایان است: «خوشبخت نویسنده‌ای که کتابش به زبانی دیگر برگردانده شود! زیرا اثر نویسنده از این راه به یک جهان دیگر، یا حداقل به یک فرهنگ دیگر، معرفی می‌شود و خوانندگان بیشتری را با نتیجهٔ پژوهش‌های آن نویسنده آشنا می‌سازد.»[۱]

مقدمه‌های خواندنی و پُر اطلاع او بر ترجمه‌هایش حاصل کار او را تا سر حدّ پژوهشی اصیل و ممتاز ارتقا می‌داد. روزگار ستمگر خیلی زود دفتر زندگانی او را بست و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی یکی از پژوهشگران سرآمد خود را از دست داد. اینک آثار او در برابر ماست؛ زمان مناسبی برای ارزیابی آثار لوئیس فرا رسیده و شایسته است به دور از آه و ناله‌های مرسوم عصر ما در یادبودنویسی، قوّت و ضعف پژوهش‌ها و ترجمه‌های او نمایان شود.

در مولانا: دیروز تا امروز، شرق تا غرب لوئیس تعداد پر شماری از ابیات مثنوی و غزلیات شمس را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. در این ترجمه‌ها میزان تبحر و کامیابی لوئیس در این برگردان‌ها آشکار می‌شود. لوئیس ۳۴ بیت نخست مثنوی را نیز ترجمه کرده است. به نظر صاحب‌نظران[۲] این ترجمه از ابیات آغازین مثنوی نمونه‌ای استوار و کامیاب در ترجمه است. این ترجمه را همراه با متن اصلی برای مطالعهٔ خوانندگان می‌آوریم.

The Reed's Song

Listen as this reed pipes its plaint
unfolds its tale of separations:
Cut from my reedy bed,
my crying ever since
makes men and women weep

بشنو این نی چون شکایت می‌کند — از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند — در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

I like to keep my breast
carved with loss
to convey
the pain of longing —
Once severed
from the root,
thirst for union
with the source
endures

سینه خواهم شرحه‌شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

I raise my plaint in any kind of crowd
in front of both the blessed and the bad
For what they think they hear me say, they love me —
None gaze in me my secrets to discern
My secret is not separate form my cry
But ears and eyes lack light to see it.
Not soul from flesh
nor flesh form soul are veiled,
yet none is granted leave to see the soul.

من به هر جمعیتی نالان شدم جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من
سر من از نالهٔ من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

Fire, not breath. Makes music through that pipe —
Let all who lack that fire be blown away.
It is love's fire that inspires the reed
It's love's ferment that bubbles in the wine
The reed, soother to all sundered lovers —
its piercing modes reveal our hidden pain:
(What's like the reed, both poison and physic,

Soothing as it pines and yearns away?)
The reed tells the tale of a blood-stained quest
singing legends of love's mad obsessions

آتش است این بانگ نای و نیست باد — هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشق است کاندر نی فتاد — جوشش عشق است کاندر می فتاد
نی حریف هر که از یاری برید — پرده‌هایش پرده‌های ما درید
همچو نی زهری و تریاقی که دید — همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
نی حدیث راه پر خون می‌کند — قصه‌های عشق مجنون می‌کند

Only the swooning know such awareness
only the ear can comprehend the tongue

In our sadness time slides listlessly by
the days searing inside us as they pass.

But so what if the days may slip away?
so long as you, Uniquely Pure, abide.

محرم این هوش جز بیهوش نیست — مر زبان را مشتری جز گوش نیست
در غم ما روزها بیگاه شد — روزها با سوزها همراه شد
روزها گر رفت گو رو باک نیست — تو بمان ای آن که چون تو پاک نیست

Within this sea drown all who drink but fish
If lived by bread alone, the day seems long
No raw soul ever kens the cooked one's state
So let talk of it be brief; go in peace.

هر که جز ماهی ز آبش سیر شد — هرکه بی روزیست روزش دیر شد
در نیابد حال پخته هیچ خام — پس سخن کوتاه باید و السلام

Break off your chains
My son, be free!
How long enslaved
by silver, gold?
Pour the ocean
in a pitcher,
can it hold more

than one day's store?
The jug, like a greedy eye,
never gets its fill
only the contented oyster holds the pearl

بند بگسل باش آزاد ای پسر　　چند باشی بند سیم و بند زر
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای　　چند گنجد قسمت یک روزه‌ای
کوزهٔ چشم حریصان پر نشد　　تا صدف قانع نشد پر در نشد

The one run ragged by love and haggard
gets purged of all his faults and greeds
Welcome, Love! sweet salutary suffering
and healer of our maladies!
cure of our pride
of our conceits,
Our Plato
Our Galen!
By Love
our earthly flesh
borne to heaven
our mountains
made supple
moved to dance

هر که را جامه ز عشقی چاک شد　　او ز حرص و عیب کلی پاک شد
شاد باش ای عشق خوش سودای ما　　ای طبیب جمله علت‌های ما
ای دوای نخوت و ناموس ما　　ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد　　کوه در رقص آمد و چالاک شد

Love moved Mount Sinai, my love,
and it made Moses swoon.

Let me just touch those harmonious lips
and I, reed-like, will tell what may be told

A man may know a myriad of songs

but cut form those who know his tongue, he's dumb.
Once the rose wilts and the garden fades
the nightingale will no more sing his tune.

عشق جان طور آمد عاشقا　　طور مست و خر موسی صاعقا
با لب دمساز خود گر جفتمی　　همچو نی من گفتنی‌ها گفتمی
هر که او از هم‌زبانی شد جدا　　بی‌زبان شد گرچه دارد صد نوا
چون که گل رفت و گلستان درگذشت　　نشنوی زآن پس ز بلبل سر گذشت

The Beloved is everything — the lover, a veil
The Beloved's alive — the lover carrion.
Unsuccored by Love, the poor lover is
a plucked bird
Without the Beloved's surrounding illumination
how perceive what's ahead
and what's gone by?

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای　　زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای
چون نباشد عشق را پروای او　　او چو مرغی ماند بی‌پر وای او
من چگونه هوش دارم پیش و پس　　چون نباشد نور یارم پیش و پس

Love commands these words appear;
if no mirror reflects them
in whom lies the fault?
The dross obscures your face
and makes your mirror unable to reflect [3]

عشق خواهد کاین سخن بیرون بود　　آینه غماز نبود چون بود
آینه‌ت دانی چرا غماز نیست　　زآن که زنگار از رخش ممتاز نیست

---

1. *Persian Literature*, Ed: E. Yarshater. 1988. p. 203.

۲. مولانا: دیروز تا امروز، شرق تا غرب، ترجمهٔ حسن لاهوتی، نشر نامک، ۱۳۹۰، ص۱۵.

۳. احسان یارشاطر. یادداشت ۲۹، ایران‌شناسی، پاییز ۱۳۷۹، ص۵۱۷-۵۲۶.

4. Franklin D. Lewis, *Rumi: Past and Present, East and West. The Life Teachings and Poetry of Jalâl al-Din Rumi*. (Oxford: One World Publications, 2000), pp. 362-364.